

عشرت آباد

یکی کاخ در عشرت آباد بود

مقرر گناهان و بیداد بود

چه قصری که طراح آن جبر و زور

مکان هوس‌ها و فسق و فجور

پسند دل تیر [اهرمن]

ملاتش ز خون دل بیوه زن

ز شاهان دور حجر یادگار

چنان ننگ در دامن روزگار

حرم خانه‌هایش پر از خوبرو

ز کف داده گنجینه آبرو

هواپش عجین با فساد و سموم

به یک برّه صد گرگ برده هجوم

نه تاپیده در آن فروغ خرد

چو جان ستم پیشه و غار دد

در و پیکرش پر ز نقش و نگار

ز تصویر اطفال سیمین عذار

به سیما چو غلمان و حور و پری

در انگشت ابلیس انگشتی

نگاریده با کلک فنّ و هنر

به انواع الموان و نقش و صور

ز سیمای نو غنچه‌های وطن

فتاده درون منجالب عفن

بدست ستم چیده از شاخسار

شده پرپر و دست فرسوده خار

یکی عشوه بر لب به خنیاگری

یکی زلف آشفته در دلبری

فکنده یکی در کمر پیچ و تاب

دو جادو نگه نرگسان نیم خواب

یکی چارده ساله ساغر به دست

پسند دل هر چه شهوت پرست

گروهی ز اطفال این سرزمین

از آغوش دهقان محنت قرین

ربوده ز دلمان مالم و پدر

نهاده ستم داغ شان بر جگر

درین مسلخ عقل و فهم و شرف

شده بر خداوند شهوت هدف

جگر گوشه‌های بسی دودمان

شده دست بازی دیوانگان

دریغا، دریغا درین از هنر

که پرداخته این نقویش و صور

نموده است خون هزاران غزال

به چندین شره گرگ و ضیغم حلال

چنان کرده ارزان عیار بشر

که گردیده کم از دد و جانور

هنر گر خورد شیر □ چوب تلک

کند طفل انصاف و وجدان هلاک

کند خُلد قصر ستمکار را

خَلَد بر دل بلبان خار را

به گلشن مسلط کند زاغ را

پر از خار و خس عرص □ باغ را

دهد بر قبایح چنان آب و رنگ

که زایل شود در جهان قبح ننگ

کند دفتر عدل و حق را تباه

دهد جلوه بر بارگاه گناه

به ساغر کند اشک مظلوم را

به یغما دهد عرض معصوم را

کند خون آهو مباح پلنگ

بسی دُرچ گوهر به کام نهنگ

شگفتا ازین ابتکار و نبوغ

که بخشیده بر کاخ ظالم فروغ

به جای نکوهیدن ننگ‌ها

تقدّس فزوده به نیرنگ‌ها

به نابخردی‌ها ثنا خوان شده

بهین آفت عقل و ایمان شده

به شهوت پرستان دیوانه‌خوی

به تاریخ داده بسی آبروی

به آنانکه از خون بیچارگان

شده کاخ‌شان بر فرا آسمان

به قلاده‌ها داده آن سان جلا

که بشکسته قدر و عیار طلا

سَر کیک در تیز چنگال باز

و یا برّه آهو به کالم گراز

مصور نموده چنان دل ربا

به زیباترین طرح و رنگ و جلا

که بیننده هر دم کند آرزو

که بُد کاش این صورت از آن او

حرم خانه را کرده خلد برین

که بیننده گوید هزار آفرین

بدین عرصه پردازی و فرّ و هوش

به صد گونه تصویر و طرح و نقوش

هنر گر که خدمت به دیوان کند!

حرم خانه را پس که ویران کند!

هنر گر که عصّار میخانه شد

و یا ساقی بزم دیوانه شد

چه جای نکوهیدن ننگ‌هاست

مجانین عاری ز فرهنگ‌هاست

* * *

هنر گر که خدمت به دیوان کند

که، پس گویش بر بانگ وجدان کند

هنر پرچم آرای آزادی است

منادی و انگیزه رادی است

* * *

زمانی که این کشور دیرپای

به تدبیر عیّاش‌ها تیره رای

پریشان چو زلفان دلدار بود

به یغمای دزدان گرفتار بود

گرو نزد بیگانگان هستی‌اش

زعیمان کمر بسته بر پستی‌اش

وطن دست دزدان ناموس‌ها

فراگردشان فوج جاسوس‌ها

حرم خانه شاه شهوت‌پرست

به یغمای ناموس‌ها چیره‌دست

پراز دختر روستازاده بود

به پشت سرا پرده آماده بود

که تا کی اشارت کند پرده‌دار

شود در دمی طعم لال‌شخوار

دهات وطن همچو نخجیرگاه

کجا دختری بود چون قرص ماه

و یا پور شاداب صاحب جمال

ریسا قدّ و بالایش چون نونهال

ربوده ز آغوش مام و پدر

شده در حرم خانه‌ها مستقر

دم دست مَش‌اطگدان حرم

شده پلک و پاکیزه سر تا قدم

مهیّای تسلیم بر گرگ هار

همانند یک برّ شیرخوار

ربایندگان، پشت درب حرم

پس از پیشکش کردن هر صنم

پس از ختم شیدائی و عیش و نوش

بهر رمز و هر رازیشان داده گوش

لبان پردعا و ثنا و درود

به کوریّ چشم بخیل و حسود

گرفته بکف آفتابه لگن

زیان چرب کرده درون دهن

ستایش کنان صولت شهریار

که هستند از وصل گل کامکار

پیایی درود و دمام سپاس

یکی سایه خط می نمود ا ل تماس

* * *

دهی در ورامین و ایوان کی

قباله همی گشت بر نام وی

بدین گونه هر غول وجدان شکن

ریودی یکی از دهات وطن

ز بیداد آن مملکت خوارها

درین ملک وارونه شد کارها

به بر گرگ رخت شبانان گرفت

حرامی پی ساریانان گرفت

به تمهید ارباب مستعمرات

پراز برده شد روستا و دهات

همه هر وجب دخمه و گور شد

دهاتی زیان بسته و کور شد

جگر گویندگان در حرم خانه‌ها

امور وطن دست بیگانه‌ها

همه بی‌نوا و همه بی‌سواد

سراپرده‌ها پر ز فسق و فساد

* * *

وطن دست مشتی رجال جیون

به ملّت براق و به دشمن زیون

همه جیره خوار دو ارباب دون

دو زالمو صفت تشنه بر اشک و خون

یکی در جنوب و یکی در شمال

دو مردار خوار زخون سرخ بال

که قسمت نمایند این خلک را

گمارند یک مشّت ناپلک را

نماند دگر در وطن زنده‌ای

مگر چند تن چاکر و بنده‌ای